

بنخسید که به نامه خوبان دریا بنی می گویم. اخیراً که گرم خواندن حدیثی بودم که می باستی صنی رود به صاحبانش  
 بر می گردانم. در این میان شماره تازه «ذکر آری هنر و ادبیات» هم رسید که باید گفت خوشنما نه نویسنده آن از پدید می آید  
 بالا می روند. برای خواندن نقدی از آن ترانه بر منظومه «ساعت زینب و ستاره دلی» که دوباره آن منظومه زبنا را خواندم. (می دانند  
 که ستاره دنیا را دارم که بنجم؟ بی نام انگلیسی برای بار چندم دیدم و ظهورش را پیش بینی کرد. پس از حدود ۲۰ سال پیش نخستین  
 بار توسط ستاره شناسان چینی شناسایی شده و پس توسط مینجان لیزن (آی. دی. گری) به مرحله من به منظومه سما و نقد  
 بسیار دانشمندانه ترانه آفرین گفتم. دلم می خواست ترانه را هم بنام.

ولما در رابطه با شکل شعر و وزن یا آزاد بودن از وزن. من ~~فکر~~ برای کار نظم خودم عروض آزاد یا وزن می نمانی  
 را برگزیده ام و معتقدم که در قالب های بی سار و ریتمیک عروضی آزاد، ساعز فایس زبان می تواند هر چه می خواهد بگوید. البته  
 دقت آری آنگی هست که باید بر آنها بی درزش و ساعز بی سار و ریتمیک آنگی به دست نماند. لذا با این گفته که «وزن تقسیم می آید  
 طایفه ساعز را به دنبال خود می کشد» نمی توانم موافق باشم. بنظر من این ساعز است که در اثر تلاطم می درونی و تواناها می احاطه می  
 که زائیه زندگی مادی (وست) در یک لحظه معین، در هیچ شعری را برای بیان اندیشه و احساس خود در دانش می آفریند پس آری  
 روی صغیره کاغذ می آید. ساید همه لوزان عروضی هم در آغاز همان نوعی در وای روح ساعز آن چون که بعداً به شکل قانون و  
 قالب در آمده است. منم دانم. فقط نمی توانم بگویم که در کمال و حافظ هم بگفته که کفرنا شکل شعر و وزن مطلع آسان بوده اند.  
 اما شک ندارم که برای هر شعری ریتمها برده اند و ساید بار آری عروض کرده اند و نوشته اند.

از سوی دیگر از تعلیق و تعصب جنگ نیست. برآرم و با این معنی می گویم که «وزن یک عارفه است نه یک عضو ماوس» کما در واقع.  
 گات می جا و طایفه هم بهیچ راه می گویند و بسیاری از سخنوران ما و کور آری دیگر که به آنها باور دارم. فکر نکنند من با شکی وزن - شعر آزاد  
 اگر نایب باشد، اگر بنا بر عظمت روح و الای انسانی و بی رانی و خوشبختی او باشد، مخالفت می ساید خودم بر این ورودن چنین شعری  
 و مستعدان داشته باشم، اما ساید که در بر آری عراقی که می توانند آنگی چنین بیافرینند. خوشبختی من در آنست که هر حقیقتی و  
 نوید در آری را مستحق و در تقیون نهی را در هر نوشته و به هر شعری و متعلق به هر کس باشد دوست می دارم و می سپارم.

مانی عزیزی نوشته آید آیا می توانم و ما هنر ام شعر آری که را به زبان آری که ترجمه کنم. من شخصاً نمی توانم شعر را به شعر آری که  
 ترجمه کنم. اما عمری گذشته ام که هر صدان میهن را بوسله ترجمه ساعران دیگر به خواننده مان بجز معرفتی کم و بناسام و شک نیست که در  
 مورد شعر از زنده شویم یا در شوق این کار را خواهیم کرد. آنها در جای دیگر و دست دیگر. اگر بتواند یک بوگرانی مختصر و ساید  
 مکنی خوانان را برآرم بفرستد، خوب و لازم خواهد بود. البته ماخذ آنرا که برای من همان «از لیزن (آی. دی. گری) خوانده بودم که ساعران  
 تازه مان نام داشته باشم. آنچه در ذکر آری هنر و ادبیات هست» خوانده ام.

دوست مأموم ، شما در نامه خودتان از دوری از کتابت و از باران شکایت می کنید . حق با شماست .  
حدائق طولانی از وطن و از همسایه های دردمناک تین و تلخ ترین ریختن است ، بویژه بوی سنگر . اما سخنوری که  
مردم رسان امید و ایدیت است ، بنیاتی در بر حال و در هر کجا که باشد خود را " عزیز گلگرا " " آواره " بخوانند  
و بگویند " ما ترسم جوان گرگ شوم " از جمله آخرین آهنگ لحم لرزید ، اما سواران عیالیه نه نذر نش گدوم که طی میکی در سال  
مهاجرت خود را باخته اید ( بنیچه که حسن حرف می زدم ) آخر چه با عمر آری دراز آردند که در این رنگد رسیدی شده  
دویم و ناله ای هم در میان بنویسد است . بگر آهنا اگر ما سنگ بیدم ! نه - امید وار بودم .  
چندی پیشی نامم را حمید دگر می که دوست من است اعین همین شکایت شما را برام نوشت . در میان نفس  
بند جاودانه حافظ را نوشتم که :

بلیل عائن تو عمر خواه که آخر  
بانج لود سبز و سرخ گل به در آید . . . . .

دور روز است در حجاب بخت لودند هم در باره شود گل آری ، نامه و سیاه مقاله بعضی نوشته ام ، اما بی بی شدت  
بیماری کبیری ام توانم آنرا تمام کنم و لذا به همین نامه سامان اکتفا کردم .

با سلام پر محبت و در انتظار نامه و عروسی آن است

فریاد  
زلاله  
نزد  
۱۱ فروردین ۱۹۱۸